



نگارش جناب م. کریم خان نژیسی
عضو انجمن ادبی کابل

تتبعات تاریخی

راجع بلخ

قسمت سوم

بلخ ، بعدو مسافت آن از شهرهای معروف و عمده آسیا نظر به عنوانه جغرافیون قدیمه و جدیده ، روایات مختلفه راجع بمس و بانی آن ، نهر باختروس یا بلخاب و نظریات مختلفه مؤرخین ، آب و هوا ، پیداوار و محصولات .

مهر قدیم بلخ بقراریکه کزد اثره المعارف اروپائی نوشته آمده تقریباً بفاصله (۱۶۰) یکصد و شصت کیلومتر بمشرق اندلخوی و تقریباً به (۷۵) هفتاد و پنج کیلومتر بطرف جنوب آکس (آوردریا) درکناریکی از دریاچه های معاون آن (که بدهاس معروف بود) وقوع داشته ، و ارتفاع آن از سطح سمندر عبارت از (۱۲۰۰) هزار و دو صد فیت با (۳۷۰) سه صد و هفتاد متر میباشد . این شهر در زمین مستوی و هموار بیکه دامنه آن تا کوه پارا میز امتداد یافته (۱)

(۱) چه آنقسمت کوه بابارا که به نزدیکی بلخ واقع شده و امروز بکوه چشمه شفا معروف است در قدیم بنام پارا میزی خوانده اند . رجوع شود بتاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۱۶۹۲ .

و با قسمیکه در دائره المعارف اسلامی نوشته است در حصه میدان واقع بطرف شمال کوه با با بر شوارع مهمه نجارنی که از دره های کوه با با با مو میرود بنا گشته ، و بقول ابوالفدا فاصله بین آن و نزدیکترین جبال که عبارت از پارا میز باشد ، از چهار فرسخ بیش نیست .

و هم چنان مسافت بین بلخ و ساحل آمو در پارا که مسافرین آن عصر بدو روز طی می کرده اند . در کتب قدیمه عبارت از (۱۲) د و از ده فرسخ نوشته آمده و لی ابن بطوطه (متوفی ۷۷۹) هفت صد و هفتاد و نه هجری بقراریکه می نویسد ؛ آن مسافه را بیگروز و نیم پیموده بود .

قدیم ترین جغرافیانویس اسلام یعقوبی معروف باین واضح (متوفی ۲۷۸) د و صد و هفتاد و هشت هجری و ابوالفدا بنقل از احمد کاتب که نگار شاتشان مبتنی بر صحت و اساس نیست . و وقوع بلخ را در وسط خراسان بیک بعد و فاصله متساوی از فرغانه ، ری ، سیستان ، کابل ، قندهار ، کشمیر ، خوارزم ، و ملتان دانسته ، مسافت آنرا تا فرغانه بطرف شرق ، تازی بطرف غرب و تا سیستان و کرمان در جنوب و خوارزم و ملتان سی مر حله نوشته اند .

و مرحوم شمس الدین السیوطی وقوع آنرا در وسط کابل و بخارا با فاصله (۵۰۰) پنجصد کیلومتر در شمال غربی کابل و (۵۲۰) پنجصد و بیست متر در شرق جنوب بخارا و (۵۰) پنجاه کیلومتر در جنوب بحر ای جیحون قید کرده ، و بار تولد بمسافه سه روزه راه بطرف جنوب آمو در بامینو یسد .

راجع بموسس اصلی آن نیز در بین مؤرخین اختلافاتی بموسس بلخ : بمشاهده رسیده و از هر یک روایات غربی درین باب دیده میشود از انجمله محمد بن خواوند شاه معروف بمیرخواند در روضه الصفا گوید که

بلخ را کیومرث بنا نمود و کیکاوس آنرا آباد کرده، رود خانه را بدانجا جاری ساخت.

ولی بقول حمدالله مستوفی کیومرث آنرا بنا و طهمورث دیوبند با تمام رسانید، و لهر اسپ نجد بد عمارتش نموده، بار و کشید. و هکذا مالکم در تاریخ خود نویسد که بلخ از قدیم الایام دارالسلطنه پیشدادیان بود و کیومرث در آنجا تاج شاهی بر سرپس خود هوشنگ گذاشته خود مزوی گردید و ازین استخراج میشود که بلخ در ازمنه قبل از کیومرث نیز وجود داشته است.

و در مرآة البلدان بنقل از آثار الاول نگاشته آمده، که ابتدا منوچهر پسر ابرج پسر فریدون آنرا بنا کرد. و هم چنین در دائرة المعارف بریطانی مستور است که بقول اهالی سرزمین مذکور، بنای آنرا کیومرث نهاد.

اما بر وایت دائرة المعارف اسلامی و باقوت در معجم البلدان که ظاهراً مأخذ هر دو منظومات اساطیری است، مؤسس و بانی این شهر لهر اسپ بوده، از نام لهر اسپ و ازینکه او را پادشاه خوانده اند واضح است که آغاز افسانه و همی مذکور در مملکت باختر در عصر کوشانیها بوده است. و جعل افسانه مذکور بار وایت تاسیس آن بترقی مذهب زردشتی علاقه بزرگی دارد.

چه از افسانه مذکور بخوبی استنباط میشود که شهر بلخ در عهد هخامنشی ها اهمیت تاریخی پیدا کرده مرکز ولایت خراسان گشت و بزودی حیثیت يك شهر مقدس مذهبی را احراز نمود.

و بر علاوه راجع بروایتی که تاسیس و بنای دوم آنرا بسکندر مكدونی اسناد داده اند، در دائرة المعارف مذکور نوشته است که شاید این روایت دارای اساس تاریخی بوده باشد.

چه بعدها شهر موصوف بصورت پای تخت شاهان یونانی باختر در آمده ، مرکز مدن و عرفان هن ها گردید .

ولی چیزیکه در ینباب بفکر عا جز انه ر اقم سطور میرسد ، همان است ، که تاسیس این شهر بمهاجرت آریانیها ارتباط کاملی دارد . ولی بعلمت فقدان دلائل و اطلاعات موثوقه در ینمورد که آریانی ها کی و از کجا بیختر آمده و شهر بلخ را تاسیس و بنا کرده اند ، اظهار فکر نتوانسته ، تنها اینقدر میتوان گفت که علت انتخاب ایشان این سرزمین را بقول بارتولد ، حاصلخیزی فوق العاده و احه مذکور است که در طرفین بحر ای رود باکتروس یا بلخاب واقع شده و ازین باعث بر سائر واحه های آندبار برتری داشته است .

نهر باختر و س : بلخاب یا نهر بلخ که به نزد مؤرخین یونانی بیاکتروس معروف است . مطابق قول دیو دور (۱) از شهر میگذشت و نام مملکت و شهر (باختر) نیز از اسم موصوف مشتق و ماخوذ است .

و بر علاوه رود مذکور به دهاس نیز معروف بوده ، چنانکه ابن حوقل گوید ؛ که کلمه دهاس در اصل (ده آس) بمعنی ده آسیا بوده ، و از باغثیکه ده آسیا در خارج درب نو بهار بلخ یعنی آن می آید . اهالی آنرا بدان اسم تسمیه و می خواندند .

و بقرار نگارش ابن حوقل موصوف متوفی (۳۸۰) سه صد و هشتاد هجری دران عصر رود مزبور از شهر گذشته اراضی متعلقه بسیا کرد را که در عرض راه ترمذ واقع است سیراب و آبیاری میکرد .

و اینک در دائرة المعارف اسلامی مینویسند ، که حالا آب دریاچه مذکور

(۱) ایران باستان ج ۲۰ ص ۱۶۹۳ .

خشک شده و ببلخ نرسد ، معلوم نشد که مستند بچه اساسی بوده است .
 ناگفته نماند ؛ که بنا بر قول یکی از مستشرقین معروف انگلیس استاد
 لو استرانج (۱) امودریا در اکثریه موارد بنام دریای بلخ نیز یاد میشده .
 چه اعراب بسار و دهائیرا که از کنار ویا از نزدیک شهری می گذشت ، با سم
 آن شهر یا دو موسوم می ساختند .

و اینکه بعضی از متبعین امروز بنقل از مؤرخین قدیم یونانی مینویسند (۲)
 که ، زمانی نهر باکتروس ناآمودریا امتداد یافته ، بدان میریخت ، و حق برای
 حمل و نقل مال التجاره هند بیاختر نیز از آن استفاده برده میشد . ظاهراً امری است
 که در تاریخ تقریباً سه هزار سال گذشته باختر مشکل میتوان قبولش کرد .
 چه در صورت تصدیق آن (که عبارت از آمیزش نهر مذکور ببحیون باشد)
 ناچار بر روی جمیع نصوص تاریخی پا گذاشته ، و از همه اولتر اعتراف بعدم وجود
 زراعت در آندیار کرده خواهیم بود ، در حالیکه زندگانی باشندگان آنسرزمین
 از زمان زردشت باینطرف بمدنیت گذشته و تنها اختصاصی که داشته اند کاملاً
 بزراعت و کشتمندی بوده است ، و این بخود ممتنع و محال است .

زیرا که ایجاب آمیزش نهر مذکور باآمودریا ، دلالت بر فوریت کثرت آب دریاچه کرده
 و این خود موجب فقدان زراعت و کشتمندی در آن سامان باشد . و بدیهی است
 که فقدان زراعت مستلزم قلت بل عدم نفوس گشته ، و در آن صورت شق دوم
 ادعای ایشان (که حمل و نقل تجارقی از راه آبی بعمل می آمده) خود بخود
 نفی میشود . چه روشن است که مسائل مذکور با یکدیگر تلازمی دارند .

(۱) اراضی خلاف شرقیه ص ۴۲۷ .

(۲) ملاحظه شود جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارنولدس ۵۵ و طالع تاریخی افغانستان

که بقلم و . آ . گورکو کر یازنی تحریر یافته .

و در جائیکه مدنیت با ما بلازم خود که نفوس و زراعت است و وجود نداشته باشد تجارت چگونه سر و سامانی خواهد یافت. آنهم در مدنیتهای ابتدائی بشریت تقریباً سه هزار سال قبل.

و بر علاوه طوریکه بار تولد مینویسد. درین عرصه یک هزار سال از زمان مؤرخین عرب تا امروز در صورتیکه وضع دریاچههای آن سرزمین تغییر نکرده بحالت اصلی خود باقی است. محال است که در ظرف هزار سال و چیزی بیشتر در زمان ماضی (که فاصله بین مؤرخین عرب و یونان باشد) چنین یک تغییر کلی یافته باشد.

و تنها در صورتی میتوان ادعای ایشان را اعتبار کرد که گوئیم در ازمنه می چنین بوده است که قطعاً مدنیت در *البحران* وجود نداشته، آب مورد احتیاج و مصرف قرار نمیگرفت. و این ممکن نیست مگر در ازمنه قبل از مهاجرت اربابنها از آسیای وسطی بطرف باختر و شاید که در آن زمان یعنی بیچندین هزار سال قبل از مسیح چنین بوده باشد. و الغیب عند الله.

شوریه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سرزمینی که شهر بلخ در آن بود، چلگه نیست خرم و شاداب اطراف و نواحی آنرا دشتهای کشاده و هموار احاطه نموده. و آن اراضی که از دامنه کوه پارا میز شروع شده و در جنوب بآمو دریا خاتمه یافته، استعداد هر نوع زراعت دارد.

آب و هوا: زمستان در بلخ اندک باشد، ولی با وجود آن سرما بغایت شدت نماید. و برف در آنجا بکثرت بارد. و همین جهت است

که در بهار آن باران بسیار است.

بهار و پاییز آن کوتاه است، ولی هوایی بغایت اعتدال و گوارا دارد.

اما تابستان در آنجا بسیار گرم و خشک باشد و نمادی . بویژه دشت و بیابانهای اطراف هوایی گرم و ناسازگار دارد چنانکه مردم را زیستن تکلیف و دشوار آید .

و همچنان در وسط تابستان سه ماه (از یازده جوزا الی یازده سنبله) باد گرمی در آن دیار و زیدن نماید ، که آنرا تب باد گویند . و از جانب غرب از ریگستانهای خوارزم برخاسته در آنجا میرسد .

در موسم جریان و زیدن آن هوا تیره و غبار آلوده باشد ، و از آن طبائع را دلتنگی و رخاوت فرا گیرد . و گیاه ها را آسیب بسیار رسد و برک های درختان به بزمرد . و حتی مردم را طراوت درونق چهره زایل گردد . و بر روی دستها و صورت (علی الاطلاق در آن قسمت بدن که برهنه باشد و باد بدان برسد) بخار های کوچک کوچکی پدیدار گردد و خارش زیاد داشته باشد . و به تب باد دانه معروف است .

ولی در نقش شهر و باغات آن ، بعلت کثرت اشجار و چمنزارها که اطراف آنرا فرا گرفته ، نماند که مردم گرمی و آسایش خود بکاهد ، و هوا رطوبت اکتساب کند .

رسال جامع علوم انسانی

آب به نسبت سائر نقاط باختریان (باستانی چنانجا) در آنجا از قدیم و افر بود ، چنانکه از شادابی آن مقدسی بحث مفصلی کرده است . و از همین جهت (۱) بوده است که این ناحیه از بیشتر جاها پسند آریانی های مهاجر آمده ، در آنجا توطن گردیدند . و آهسته آهسته مرکز عمده زراعت گردید . و همچنان بنا بر کثرت

(۱) در کتاب اویسته ذکر آبادی و شادابی این سر زمین شده و آنرا بخدی (مملکت پیرقهای بلند) نام برده است .

و وفور آب بوده است . که زراعت پنبه ، کنجد و شالی از قدیم در آنجا رواج داشته و از آن همه ساله دخلی کافی عاید دهقانان و اهالی آن سرزمین میگشته است .
 از امراض تب لرزه و مرض رشته از دبر زمانی باینطرف حدوث یافته و علت آن بگفته مردم آنجا شالی کاری و چمن زارهای آن بوده که آب را فاسد کند . چه جرثومه های این مرض در آب موجود باشد و بواسطه نوشیدن در بدن رود ، و در آنجا جاگزین شود . تا آنکه پس از مدتی در میان گوشت و پوست مواد خبیثه (ریم و زرداب) پیدا شده قسمت معلول بدن ورم و آماس نماید ، و سر رشته نمایان گردد . در آن صورت درد سر فراهم کند و آرام از بیمار بستانند . و بغير از مراجعت به معالجه بومی علاج دیگری سودمند نیفتد .
 معالجه و پرستاران این مرض اکثر به از طبقة دلاکان آن شهر باشند و ایشان به تدبیر و مهارت مخصوصی بواسطه دلك و مالش آن رشته را از بدن بیرون آرند و مریض صحت یابد . و اگر بالفرض بواسطه بی احتیاطی رشته در گسست ، مریض را شفا نباشد .

و از همین باعث است ، که اهالی آن سامان بدون چای بقطعی آب ننوشند ، و هم مسافرین و عابرین را از نوشیدن آب خام منع آیند . و گویند که شخص بمجرد نوشیدن آب خام بدان مرض دوچار گردد .

پیدا وار و محصولات زراعتی و سردرختی : در قرن وسطی بنا بگفته ابن حوقل درختان نارنج در اطراف شهر و باغات آن بکثرت وجود داشته و از آن نارنج بسیار بعمل می آمده . و هم چنین نیشکر نیز در آنجا زرع میشده ولی امروز آری از آن هر دو در میان نیست .

بر علاوة پنبه ، کنجد ، زغر ، انگر ، کشمش ، جو ، جواری ، گندم و انواع فوا که و سبزیجات و غیره در آنجا همه ساله بمقدار زیاد بعمل آید و قسمت مهم صادرات آنجا را فراهم می نماید .

وضعیت چارپا داری و شکار: در دشتها و ریگزارهای اطراف بلخ انواع گیاه های صحرائی روید ، و به پرورش موایی و چارپا بان نهایت موزون و سازگار باشد . از حیوانات آهوی سفید دشتی در صحاری و میدانهای آن زیاده پیدا شود و شکارچیان بصید آن همیشه روند و بسیار نخچیر نمایند . علی الخصوص در موسم شدت انتهای گرما و سرجه در زمستان . و آنشکار بدو نوع باشد ، یکی بواسطه کند و تفنگ که در سائر جاها نیز متداول و معمول است . و دیگری بواسطه اسپ . سرجه سخت و شدیدترین قسمتهای زمستانرا گویند ، که در آنوقت از شدت سردی هوا برف روی زمین بخیچ بندد . و گیاه چراگاهها در زیر برف پوشیده و مستور ماند . بطوریکه حیوانات از دریافتن علف و چرا محروم گردند چنانکه درین هنگام از بی خوراکی و شدت سرما بستموه آیند ، و بزدیك ترین نقاط شهر ب جستجوی خوراک شوند . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس مردم بسواری اسپ در شکار آنرا در موسم و بواسطه که توان فرار در آهوان نباشد بزودی از پا در افتند و باندک کوششی نخچیر و افر دستگیری شکاربان نماید .

و همچنان مرغ دشتی نیز یکی از بهترین شکارهای آن سرزمین باشد و آن در نواحی زدیک دشت بلخ بانبوهی پیدا شود . و ازان شکار خوبی بدست آید مخصوصاً در زمستان و بهار آن ، و گوشت آن از تمامی گوشتهای طیور لذیذ و شیرین تر باشد .
نامام